

دیدگاه علامه در مورد مکتب تفکیک

پدیدآورده (ها) : اسلامی، سید حسن
علوم قرآن و حدیث :: پیام جاویدان :: تابستان 1383 - شماره 3
از 53 تا 63
آدرس ثابت : http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/4760

دانلود شده توسط : رسول جعفریان
تاریخ دانلود : 04/12/1395

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائهٔ مجلات عرضه شده در پایگاه،مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه قوانین و مقررات استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.

پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

نگاه علامه به مکتب تفکیک

سید حسین اسلامی



* دانشجوی دکترای کلام دانشگاه قم.

www.noormags.ir

برای رسیدن به حقیقت، سه راه وجود دارد: یکی راه وحی، دیگری راه عقل و سوم راه کشف. دین، فلسفه و عرفان برآیند سلوک این سه راه هستند. در طول تاریخ کسانی این راهها را با یکدیگر ناسازگار دانسته‌اند و پیمودن هر یک را مغایر با دیگری به شمار آورده‌اند، اما کسانی بر این باور بوده‌اند که حقیقت یکی است و این سه راه در نهایت به یک مقصد می‌رسند. جنگ میان متشرعه و فلاسفه یا نزاع میان عرفا با اهل ظاهر مبتنی بر دوگانگی این راهها و کوشش کسانی چون بوعلی سینا و ملاصدرا نتیجه باور به یگانگی این سه طریق بوده است. علامه طباطبایی از کسانی بود با این عقیده که هر سه طریق درست است و منتهی به یک مقصد می‌گردد. در این مقاله ضمن تشریح این دیدگاه، ادعای استاد حکیمی که علامه را قائل به تفکیک می‌داند مورد نقد قرار می‌گیرد.

کلید واژه‌ها: قرآن، علامه طباطبایی، حکیمی، عرفان، عقل.

علامه طباطبایی همزمان در عرصه تفسیر، فلسفه و عرفان کارهایی ماندگار به یادگار گذاشت و هیچ تردیدی در یگانگی این سه روش نداشت. به گفته ایشان: «حاشا که در این سه طریق، باطن حقی باشد و قرآن آن را نپذیرد و ظواهر قرآن با آن موافقت نداشته باشد و حاشا بر اینکه در ظاهر و باطن قرآن حقی باشد که برهان عقلی آن را رد کند و نقیض آن را اثبات نماید.[1] ایشان در آثار گوناگون خود بر این مطلب تأکید می‌کند و این سه طریق را حق می‌شمارد، برای مثال می‌فرماید: «قرآن کریم در تعلیمات خود برای رسیدن و درک نمودن مقاصد دینی و معارف اسلامی سه راه در دسترس پیروان خود قرار داده است: ظواهر دینی و حجت عقلی و درک معنوی از راه اخلاص و بندگی.»[2] البته این سه راه از نظر نوع مخاطب یا گستره فعالیت و کاربرد ممکن است با یکدیگر تفاوتهایی داشته باشند و کسانی راهی را بهتر از راههای دیگر بپذیرند، لیکن این تفاوت در ماهیت آنها نیست، بلکه حاصل آن این اصل همواره مقبول علامه بود و در آثار خود از آن عدول نکرده است، در برابر این نگرش کسانی بوده‌اند که بر جداسازی میان این سه روش تأکید می‌کرده‌اند. جدیدترین روایت این نگرش، به عنوان مکتب تفکیک در دوران معاصر مطرح شده است.

مکتب تفکیک چیست؟

این مکتب به سادگی، منکر اصلی است که کسانی مانند علامه بدان باور دارند و این سه طریق را هم‌سو به شمار می‌آورند. از منظر مکتب تفکیک راه شرع چیزی است و راه عقل چیز دیگر، و اساساً با عقل غیردینی، نمی‌توان آموزه‌های دین را مورد دفاع قرار داد. لذا از «عقل خود بنیاد دینی» نام می‌برند. این مکتب حدود هشت دهه قبل در خراسان شکل گرفت و کسانی چون آمیرزا مهدی اصفهانی وشیخ مجتبی قزوینی بنیان‌گذار آن بودند.[3] اما امروزه کسی که نام این مکتب با نامش گره خورده است و پرچمدار این جریان فکری به شمار می‌رود، استاد محمد رضا حکیمی است که چندین دهه است به نشر و ترویج فرهنگ اسلامی کمک می‌کند. ایشان آثار متنوع و ماندگاری در عرصه‌های گوناگون پدید آورده است که یکی از مهمترین حوزه‌های فعالیت وی، طرح و بحث و حتی نامگذاری این جریان است: «اینجانب از سالها پیش -در نوشته‌های خویش- اصطلاح «مکتب تفکیک» را درباره مبنای شناختی و مکتب معارفی خراسان پیشنهاد کرده‌ام و به کار برده‌ام.»[4] اما مقصود از این تعبیر چیست؟ ایشان خود چنین توضیح می‌دهد: «مکتب تفکیک، مکتب جداسازی سه راه و روش معرفت و سه مکتب شناختی است در تاریخ شناختها و تأملات و تفکرات انسانی، یعنی راه و روش قرآن و راه و روش فلسفه و راه و روش عرفان.»[5] اینکه این جریان قابل دفاع است یا خیر، مسئله دیگری است که در جای خود باید به آن پرداخت.[6] همچنین در اینجا مقصود دفاع از مبنای کسانی چون علامه طباطبایی نیست. همین قدر کافی است که بدانیم علامه طبق آثار معروف و شناخته شده‌اش و به دلیل داشتن اصلی که در بالا به آن اشاره شد، از نظر فکری در برابر مکتب تفکیک و تفکر تفکیکی قرار می‌گیرد و قائل به هماهنگی و یگانگی سه جریان در رسیدن به حقیقت است. اما اخیراً استاد حکیمی سخنانی را از علامه نقل می‌کند که سرنوشت بحث را دگرگون می‌سازد و اگر این سخن را بپذیریم بایدعلامه را تفکیکی یا همسو با

www.noormags.ir

این تفکر بدانیم و در شناخت خود از ایشان تجدید نظر کنیم.

ادعای استاد حکیمی

استاد حکیمی در چند مورد ادعا می‌کند که علامه طباطبایی با تفکر تفکیکی همسو است. به گفته ایشان از اصول: «قطعی مکتب تفکیک، عدم انطباق کلی (نه مواردی) فلسفه و عرفان اصطلاحی با داده‌های وحیانی است. و این مطلبی است که بسیاری از فلسفه‌دانان و عرفان‌شناسان بزرگ دیگر -که به حسب اصطلاح تفکیکی نبوده‌اند- آن را تأیید کرده‌اند، لذاست که علامه طباطبایی که انطباق فلسفه و عرفان را با محتوای قرآن کریم محال می‌داند، همچون محالهای ریاضی (مانند تغییر زوایای مثلث)، یا همچون محالهای طبیعی (مانند علاج مرگ).»[7] اگر واقعاً علامه بر این باور باشند که انطباق فلسفه و عرفان و محتوای دین محال است، باید ایشان را جزو تفکیکیان شمرد. اما جای این پرسش است که استاد به استناد کدام سخن چنین نسبتی به علامه می‌دهد؟

استاد حکیمی دو سخن از علامه طباطبایی نقل می‌کند و از آنها نتیجه می‌گیرد که علامه نیز با نظرگاه تفکیکیان هم‌سو بوده است: یکی مسئلهٔ جدایی مطلق سه حوزه معرفتی وحی، عرفان و فلسفه است و دیگری نقش فلسفه در بستن در خانه اهل‌بیت(ع).

۱- علامه و مکتب تفکیک

استاد حکیمی سخنی قابل تأمل از علامه طباطبایی در دفاع از آموزه اصلی مکتب تفکیک به این شرح نقل می‌کند: «جمع بین قرآن و فلسفه و عرفان، از محالات است، مانند محالات ریاضی، بزرگانی در این راه تلاش بسیار کرده‌اند، با وجود همه این تلاشها، اختلاف ریشه‌ای میان این سه طریق به حال خود باقی است. و کوششهای فراوانی که برای ریشه‌کن کردن این اختلاف و خاموش کردن این آتش به عمل آمده است به عکس نتیجه داده است، یعنی ریشه‌ای‌تر شدن اختلاف، و شعله‌ورتر شدن آتش ناسازگاری...»[8] (المیزان، ج۵، ص۳۰۵)[9]

علامه طباطبایی را به عنوان مهم‌ترین فیلسوف عقل‌گرای قرن چهاردهم می‌شناسیم؛ کسی که همه عمر خود را به یکسان صرف معارف دینی، و فلسفه کرد؛ کسی که هم آثار ماندگاری در تفسیر و سیره دینی دارد و هم گزارشها و تقریرهای تازه‌ای از فلسفه اسلامی و هم تجربه‌های خاصی در عرفان. گویی ایشان این سه حوزه معرفتی را با یک نگاه می‌نگریست و در یک کفه می‌نهاد و همواره بر فهم برهانی قرآن تأکید داشت. از این‌رو توجه به این سخن بسیار لازم است. به دلیل همین اهمیتی که علامه در تفکر معاصر دارد. استاد حکیمی این سخن را در جاهای مختلفی و با عبارت گوناگون نقل کرده و بارها بر آن انگشت نهاده است، از جمله در جایی چنین می‌نویسد: پس حق با علامه است که می‌گوید: «محال است -مانند محالات ریاضی- که معارف قرآنی، با داده‌های فلسفی و عرفانی هماهنگ آید»[10] در جای دیگری نیز پس از اشاره به تلاشهای ناموفق جمع میان این سه طریقه، سخن علامه را این‌گونه نقل می‌کند: «با وجود همه این تلاشها، اختلاف ریشه‌ای میان این سه طریق (دین، فلسفه و عرفان) به حال خود باقی است. و کوششهای فراوانی که برای ریشه‌کن کردن این اختلاف و خاموش کردن این آتش به عمل آمده است، نتیجه‌ای ندارد جز ریشه‌ای تر شدن اختلاف، و شعله‌ورتر شدن آتش ناسازگاری، به طوری که دیگر درمانی برای آن نمی‌شود یافت، مانند مرگ که درمانی ندارد «الفیت کل تمیمة لا تنفع».»[11]

استاد گاه عین این سخن را و گاه مضمون آن را در نوشته‌های خود نقل و بر اساس آن تحدی‌طلبی می‌کند و مخالفان تفکیک را از تجاهل نسبت به آن برحذر می‌دارد، برای مثال در جایی چنین می‌گوید: «به جز تفکیک طرق معارف (که علامه طباطبایی نیز تصریح می‌کند، که عدم تفکیک -یعنی تطبیق- محال است، مانند محالات ریاضی)[12] راهی برای دستیابی به این شناخت - که اصل است- نیست.»[13] در جای دیگری می‌فرماید: «چرا آقایان، از کنار این سخن استوار و روشن و قاطع کسی چون علامه طباطبایی، به این سادگی می‌گذرند و آن را نادیده و ناگفته می‌انگارند، آیا این «تجاهل مرکب» نیست؟ آیا ظلم به عقلانیت آزاد نیست؟»[14] این سخن هر بار به گونه‌ای نقل می‌شود و نتایج تازه‌ای از آن گرفته می‌شود؛ در جایی این سخن نشان حرّیت و آزادگی علمی علامه قلمداد می‌گردد[15] و در جای دیگری به عنوان بحث کلیدی درباره حقانیت مکتب تفکیک و نافرجامی هرگونه تلاشی جهت هماهنگی میان این سه

www.noormags.ir

طـریـق.[16]

این سخن چنان تعیین کننده به نظر رسیده است که کسانی که تعلق خاطری به این مکتب دارند نیز آن را در آثار خود منعکس کرده‌اند. به اعتقاد نویسنده متأله قرآنی: «بسیاری از فلسفه‌دانان و عرفان‌شناسان غیر خراسانی، که به اصطلاح «تفکیکی» خوانده نمی‌شوند، عدم امکان جمع میان فلسفه و عرفان و قرآن را مورد تأکید قرار داده‌اند؛ که صریح‌ترین بیان در این مقوله، از آن علامه طباطبایی است در تفسیر «المیزان». ایشان جمع بین قرآن و فلسفه و عرفان را به صراحت از محالات قطعیه می‌داند، مانند محالات ریاضی و تغییر زوایای مثلث.»[17]

از کنار این سخن کلیدی که برای نخستین بار استاد حکیمی آن را مطرح ساخته است به سادگی نمی‌توان گذشت، واقع این است که: «این سخن چندان صراحت دارد که تأویل ناشدنی است وچنان تفصیل دارد که نمی‌توان آن را حمل به سهو القلم کرد. یعنی یک کلمه و یک عبارت نیست تا پنداشته شود سهو در آن رخ داده است. به هر حال این سخن در مطاوی تفسیر المیزان مکتوم بود تا آنکه استاد حکیمی آن را افشا کرد و مؤید مهم‌ترین مدعای مکتب تفکیک قرار داد.»[18] این سخن کسانی را که با مذاق علمی علامه آشنایی دارند، به سختی شگفت‌زده می‌کند، زیرا ایشان در موارد متعددی به خلاف سخن فوق تصریحاتی دارد. برای مثال ایشان در باب یگانگی سه طریق وحی، عقل و عرفان می‌گوید: «قرآن کریم در تعلیمات خود برای رسیدن و درک مقاصد دینی و معارف اسلامی سه راه در دسترس پیروان خود قرار داده، به ایشان نشان می‌دهد: ظواهر دینی و حجت عقلی و درک معنوی.»[19] همچنین در تفسیر المیزان، علامه فصلی می‌گشاید به نام «سخنی در باب شیوه تفکری که قرآن بدان هدایت می‌کند و این بحثی است مختلط» و در آن به شدت از یگانگی منطق قرآن و شیوه تفکر عقلی دفاع می‌کند و در آن آرای یکی از مهم‌ترین مؤسسان مکتب تفکیک را، بی‌آنکه از وی نام ببرد،[20] نقل می‌کند و از منظر ضد تفکیکی به همه آنها پاسخ می‌دهد.[21] ایشان در این بحث بارها بر این نکته تأکید می‌کندکه عقلی که قرآن به آن دعوت می‌کند، همان عقلی است که در فطرت ما سرشته است و از طریق آن ما به استدلال منطقی می‌پردازیم و معلومات خود را به گونه‌ای می‌چینیم تا به نتایج خاص برسیم. ایشان با نقل آیات متعدد بر این مسئله پای می‌فشارد که شیوه استدلال قرآنی همان شیوه فطری ما است که به سه شکل جلوه‌گر می‌شود: برهان، جدل و موعظه و آنگاه آیه: «ادع الی سبیل ربک...» را آورده، آن را ناظر به همان سه شیوه تعقل رایج می‌شمارد.

ایشان با مبنایی که دارد منکر وجود نوعی عقل به نام عقل خودبنیاد دینی شده بر این نظر می‌رود که تعقل قرآنی همان تعقل برهانی است و دراین‌باره می‌گوید: «قرآن کریم با این بیانات، اعتبار حجت عقلی و استدلال برهانی آزاد را مسلّم می‌شمارد، یعنی نمی‌گوید که اول حقانیت معارف اسلامی را بپذیرید سپس به احتجاج عقلی پرداخته معارف نامبرده را از آنها استنتاج کنید، بلکه با اعتماد کامل به واقعیت خود می‌گوید: به احتجاج عقلی پرداخته حقانیت معارف نامبرده را از آن دریابید... نه اینکه اول ایمان بیاورید و بعد به قید مطابقت آن، دلیل اقامه کنید. پس تفکر فلسفی نیز راهی است که رسایی آن را قرآن کریم تصدیق می‌نماید.»[22]

با این همه سخنی که استاد حکیمی نقل می‌کند، از چنان وضوحی برخوردار است که نه تاب تأویل را دارد و نه قابل تجاهل است. اینجاست که ممکن است ناگزیر شویم و بگوییم، این سخن با مبانی علامه ناسازگار نیست و ایشان بر خلاف مبنای خود پیش رفته است. به همین دلیل است که نویسنده با توجه به دیگر آثار علامه که مبتنی بر موافقت و یگانگی این سه طریق است به همین نتیجه می‌رسد: «این سخن از آن‌رو که از بزرگ‌ترین فیلسوف این عصر و بزرگ‌ترین مروّج فلسفه است، و آن را در مهم‌ترین کتاب خویش (المیزان) آورده، بسیار عجیب می‌نماید.»[23] همچنین پس از نقل سخن علامه با «اندکی تصرف در ترجمه» در پانوشت مجدداً بر این ناهمگونی این‌گونه اشاره می‌کند: «این گفتار طباطبایی، که سخنی کلیدی است، خلاف منهج علمی اوست و نیز در آثار دیگرش سخنانی برخلاف آن دارد. محض نمونه رجوع شود به: شیعه در اسلام، چاپ هشتم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۳، ص۷۴-۷۸؛ علی الفلسفة الالهیة، بیروت، الدار الاسلامیة، ص۱۱-۱۲.»[24]

www.noormags.ir

اصل سخن علامه

اگر ما باشیم و این سخنان، ظاهراً باید حکم به دوگانگی در اندیشه داد، که کسان بسیاری دچار آن هستند. اما این مسئله‌ای حاشیه‌ای نیست و چنین ناهمگونی زیبنده یک فیلسوف نیست. یکی از ویژگیهای فیلسوف آن است که دچار دوگانگی در نظر و اندیشه نباشد، به ویژه آن‌که در مسئله‌ای بسیار تعیین کننده باشد و دیگر آن‌که نتوان آن را به تکامل فردی حمل کرد. اینجاست که باید از این مرحله دشوار عبور کنیم. لذا بهتر است اصل سخن علامه را در المیزان ببینیم. ایشان در این کتاب پس از فصلی که در بالا به آن اشاره شد، فصلی می‌گشایند با عنوان «بحثٌ تاریخیٌ»[۲۵] که در آن گزارش کوتاهی از جریانهای فکری جهان اسلام به دست می‌دهند. دراین بحث اشاره می‌کنند که در چه زمانی قرآن کریم جمع شد، مسلمانان به علوم مختلف روی آوردند، فتوحات اسلامی چه‌سان آتش غرور عربها را شعله‌ور ساخت، مباحثات کلامی چگونه رواج یافت، فلاسفه چه راهی در پیش گرفتند، علوم یونانی چگونه به جهان اسلام منتقل و نهضت ترجمه پدیدار شد، چگونه عده‌ای از فلسفه سوء استفاده کردند و به این ترتیب عامه متشرعه را بر ضد خود شوراندند و بازار تکفیر و تفسیق گرم شد. در این میان گروهی به نام باطن‌گرایی و تصوف ساز دیگری زدند و به تحقیر ظواهر شرع برخاستند و گروه دیگری به نام عقل‌گرایی به انکار پاره‌ای از معتقدات دینی پرداختند و گروه سومی نیز برای حمایت از دین و ظواهر شرع به تکفیر آن دو گروه دست زدند؛ خلاصه آن‌که این سه گروه به تخطئه یکدیگر دست یازیدند. اما از آنجا که قرآن در اصل موافق این سه طریق است و شرع و برهان و عرفان راههای سه‌گانه رسیدن به حقیقت است، کسانی مانند ابونصر فارابی، ملاصدرا وابن‌عربی کوشیدند بر این جو غلبه کنند و میان این سه را جمع کنند. لیکن کوششهای آنان راه به جایی نبرد و به جای کم شدن فاصله‌ها، به اختلافات افزوده شد، و این سه جریان چونان سه زاویه مثلثی شدند که از هر زاویه کاسته شود به آن دو اضافه می‌گردد. سرانجام اختلافات همچنان باقی است و این سه جریان یکدیگر را به جهالت رمی می‌کنند و مردم از همه آنان تبرّی می‌جویند. علت همه این اختلافات آن است که مسلمانان به جای پیروی از تفکر اجتماعی قرآن، هر یک در پی راهی رفتند و دیگران را انکار کردند.

این خلاصه گزارشی است که علامه در این فصل به دست می‌دهد و در آن چند بار بر اصل مقبول خود یعنی وحدت این سه طریق تأکید می‌کند. در این فصل علی‌رغم آدرس دقیق و ارجاع استاد حکیمی به المیزان و تأکیدهای گوناگون ایشان از این سخن علامه طباطبایی خبری نیست. حال لازم است برای رفع هرگونه ابهامی متن سخن علامه را گرچه اندکی مفصل است، بی‌کم‌ترین تصرفی نقل کنیم تا صحت ادعای استاد حکیمی روشن گردد. گفتنی است که نگارنده در اینجا، جهت پرهیز از دخالت پیش‌فرضهای خود، به جای اقدام به ترجمه از ترجمه موجود المیزان استفاده کرده است، اما آن را با متن اصلی مطابقت داده و هر جا ترجمه آزاد و تفسیری بود و در متن اصلی از آن خبری نبود، به آن اشاره کرده است. آن‌چه باقی مانده ترجمه وفادارانه و دقیق المیزان است، هرچند ممکن است زیبایی چندانی نداشته باشد.

متن سخن علامه چنین است:

اما آنچه که کتاب و سنت -که راهنمای به سوی عقل‌اند- در این باب حکم می‌کند، این است که در ماورای ظواهر شریعت حقایقی هست که باطن آن ظواهر است. این معنا از کتاب و سنت قابل انکار نیست و نیز این معنا که انسان راهی برای رسیدن به آن حقایق دارد، لیکن راه آن، به کار بستن همین ظواهر دینی است، البته آن‌طور که حق به کار بستن است، لاغیر...[۲۶] حاصل سخنان ما این شد که طریق بحث پیرامون حقایق و کشف آن منحصر در سه طریق است: یا از راه ظواهر دینی کشف می‌شود و یا از طریق بحث عقلی و یا از طریق تصفیه نفس، و مسلمانان هر طائفه یکی از این سه طریق را سلوک کرده‌اند[۲۷] و بینشان تنازع و تدافعی هست و در مثل مانند سه زاویه مثلث‌اند که هر قدر یک زاویه از آن سه را گشادتر کنی، دو زاویه دیگر تنگ می‌شود و برعکس [هر قدر آن دو زاویه را گشادتر کنی این یک را تنگ‌تر کرده‌ای.[۲۸]] سخن در تفسیر به حسب اختلاف مشرب مفسران اختلاف فاحشی یافت، به این معنا که جز در اندک مواردی، غالباً نظر علمی بر قرآن حمل می‌شود، نه برعکس.[۲۹]

در سابق توجه فرمودید که کتاب [آسمانی-قرآن عزیز-] [۳۰] از این سه طریق آن‌چه که حق است تصدیق کرده، باطلش را باطل دانسته و حاشا که در این سه طریق

www.noormags.ir

باطن حقی
باشد و قرآن آن را نپذیرد و
ظواهر قرآن با آن موافقت نداشته
باشد و حاشا بر اینکه در ظاهر و باطن قرآن
حقی باشد که برهان عقلی آن را رد کند و نقیض
آن را اثبات نماید. و به همین جهت است که جمعی
از علماء درصدد برآمده‌اند به مقدار بضاعت علمی که
داشته‌اند و درعین اختلافی که در مشرب داشته‌اند، بین
ظواهر دینی و مسائل عرفانی [نوعی آشتی و][31] توافق
برقرار کنند، مانند محیی‌الدین عربی و عبدالرزاق کاشانی
و ابن‌فهد و شهید ثانی و فیض کاشانی. بعضی دیگر
درصدد برآمده‌اند بین فلسفه و عرفان صلح و آشتی
برقرار سازند، مانند ابونصر فارابی و شیخ سهروردی
صاحب اشراق و شیخ صائن‌الدین محمد ترکه. بعضی
دیگر در این مقام برآمده‌اند تا بین ظواهر دینی و فلسفه
آشتی برقرار سازند، چون قاضی سعید و.... بعضی دیگر
خواسته‌اند بین هر سه مشرب [و مرام] توافق دهند، چون
ابن‌سینا در تفسیرها و سایر کتبش و صدرالدین شیرازی
در کتابها و رساله‌هایش و جمعی دیگر که بعد از وی
بودند. ولی با همه این احوال، اختلاف [این سه مشرب]
این قدر[عمیق و] ریشه‌دار است که این بزرگان نیز
نتوانستند کاری در رفع آن صورت دهند، بلکه هر چه در
قطع ریشه اختلاف بیشتر کوشیدند ریشه را ریشه‌دارتر
کردند و هر چه درصدد خاموش کردن اختلاف
برآمده‌اند دامنه این آتش را شعله‌ورتر ساختند.[32] (هیچ
تعویذی را سودمند نخواهی یافت)[33] و تو [خواننده عزیز
به عیان] می‌بینی که اهل هر فنّی از این فنون، اهل فن دیگر
را جاهل یا بی‌دین یا سفیه و ابله می‌خواند و عامه مردم را
می‌بینی که هر سه طائفه را منحرف می‌دانند.[34] همه این
بدبختیها در آن روزی گریبان مسلمانان را گرفت که از
دعوت کتاب به تفکر دسته‌جمعی تخلف کردند.»[35]

این متن را با همه تفصیلی که داشت نقل کردیم تا به ادعاهای استاد حکیمی بپردازیم. بهتر است بار دیگر به سخنی که ایشان از علامه نقل می‌کنند، نگاهی بیفکنیم. طبق گفته استاد حکیمی، علامه فرموده است: جمع بین قرآن و فلسفه و عرفان، از محالات است، مانند محالات ریاضی، بزرگانی در این راه تلاش بسیار کرده‌اند، با وجود همه این تلاشها، اختلاف ریشه‌ای میان این سه طریق به حال خود باقی است. و کوششهای فراوانی که برای ریشه‌کن کردن این اختلاف و خاموش کردن این آتش به عمل آمده است، به عکس نتیجه داده است، یعنی ریشه‌ای‌تر شدن اختلاف، و شعله‌ورتر شدن آتش ناسازگاری...»[36] (المیزان، ج۵، ص۳۰۵)[37]

درباره این استناد چند نکته گفتنی است:

نخست آن‌که در متن اصلی نه تنها سخن از جدایی میان این سه راه نیست، بلکه علامه تأکید می‌کند که این سه راه همدیگر را تأیید می‌کنند، و به همین دلیل بوده است که کسانی کوشیده‌اند این وحدت را درعمل نیز محقق سازند. این مطلب را علامه چند بار به صراحت بیان می‌کند.

دوم آن‌که در این فصل بلند، علامه گزارشی می‌دهد درباره یک رویداد تاریخی و علت این اختلافات میان فرق سه‌گانه را عملکرد نادرست پیروان آنان می‌داند، نه اینکه در اساس این سه روش با یکدیگر تضاد دارند و قابل جمع نیستند. لذا در پایان این بحث نیز می‌گوید که این سه گروه یکدیگر را تخطئه می‌کنند و مردم نیز از همه آنان بیزاری می‌جویند.

سوم آن‌که علامه یکی از علل این اختلافات را رویگردانی مسلمانان از تفکر اجتماعی می‌داند. به این معنا که هر کس فهم خود را تنها فهم درست دانسته به تخطئه دیگران می‌پرداخته است.

چهارم آن‌که در این متن از محالات عقلی و ریاضی سخنی به میان نیامده است، تنها مسئله عدم توازن مناسبات حاکم میان این سه گروه مطرح شده است. به تعبیر دیگر در اینجا علامه می‌گوید: عارفان، فیلسوفان و متشرعان نتوانستند با یکدیگر کنار آیند و نسبت آنان به یکدیگر مانند نسبت میان زوایای مثلث است، نه اینکه نسبت میان عرفان و دین و فلسفه نسبت زوایای مثلث است، و این دو با هم بسیار متفاوتند. علامه خود در این کتاب ما را از اینکه عملکرد کسی را به پای اصل اندیشه و فکری بنویسیم برحذر می‌دارد و می‌گوید: «همه حرف ما این است که اشتباه یک فیلسوف و لغزش او را نباید به گردن فن فلسفه انداخت.»[38] همان‌طور که عملکرد مسلمانان را نمی‌توان به حساب اسلام نوشت و این مطلبی است که خود استاد حکیمی نیز قبول دارد. عملکرد عارفان نیز به پای عرفان نوشته نمی‌شود و اختلافات میان پیروان این سه جریان به معنای اختلاف واقعی میان اصل این سه روش نیست. علامه طباطبایی

www.noormags.ir

فیلسوف‌تر از آن است که اسیر این مغالطه شود و به تناقض درافتد. ایشان در جای دیگری در برابر این پرسش که برخی از اخبار در نکوهش اهل فلسفه وارد شده است و در کتب حدیثی مانند «بحارالانوار» مسطور است،[39] این گونه فیلسوفانه پاسخ می‌دهد: «دو سه روایتی که در ذم اهل فلسفه در آخر الزّمان نقل شده، بر فرض تقدیر صحت، متضمن ذم اهل فلسفه است، نه خود فلسفه، چنان‌که روایاتی نیز در ذم فقهاء آخر الزمان وارد شده و متضمن ذم «فقها» است، نه فقه اسلامی، و همچنین روایاتی نیز در ذم اهل اسلام و اهل قرآن در آخر الزمان وارد شده (لایبقی من الاسلام الا اسمه و من القرآن الا رسمه) و متوجه ذم اسلام و قرآن نیست.»[40]

پنجم آن‌که توجه به این متن نه تنها نشان می‌دهد که علامه در سلوک فکری خود دچار دوگانگی نیست، بلکه در اینجا نیز بارها بر مبنای ضد تفکیکی خود تأکید می‌کند. برای نمونه ایشان در پاسخ به این پرسش: «اگر هیچ فرقی بین فلسفه (الهیات) با روایات و آیات نیست، جز اختلاف در تعبیر، پس آنچه که پروردگار متعال و ائمه معصومین(ع) از جهت تعبیر آورده‌اند، به این لحاظ اتمّ و اکمل است و اگر بهتر از آن یافت می‌شد، می‌فرمودند، به این لحاظ چه حاجتی به تعبیرهای فلاسفه و حکما می‌باشد؟»[41] پاسخی می‌دهند که صد در صد خلاف مشرب تفکیکی است و نشان می‌دهد که ایشان هیچ مباینت و تهافتی میان داده‌های وحیانی و یافته‌های انسانی نمی‌بیند. به گفته علامه: «اگر بگوییم هیچ فرقی میان فلسفه و آیات و روایات نیست، جز اختلاف تعبیر، منظور (چنانکه در پاسخ سئوال دوم گفته شد[42]) این است که معارف حقیقیه که کتاب و سنت مشتمل بر آنها است و با زبان ساده و عمومی بیان شده، همان معارف حقیقیه است که از راه بحثهای عقلی به دست می‌آید و با زبان فنی و اصطلاحات علمی بیان شده و فرق این دو مرحله همان فرق زبان عمومی و زبان خصوصی فنی است، نه اینکه بیانات دینی فصیح‌تر و بلیغ‌تر است.»[43] گمان می‌کنم بیان علامه آن‌قدر روشن است، که نیاز به توضیح ندارد. ایشان در باب موافقت این سه طریق تا جایی پیش می‌رود که نیاز دریافت معارف دینی به منطق را امری مسلم می‌گیرد و ادعا می‌کند که حتی یک فقره معرفت دینی بی‌کمک این فن ممکن نیست: «ما از معارف حقیقه اسلامی حتی یک مسئله را بدون استمداد از منطق نمی‌توانیم اثبات کنیم، در حالی که در متن کتاب و سنت مسائل منطقی ذکر نشده است.»[44] سپس این مسئله را مقدمه اثبات نیاز به فلسفه قرار می‌دهد. کافی است توجه کنیم که کسانی از جمله اصحاب مکتب تفکیک خواسته‌اند، از نبودن مباحث منطقی در متون دینی مباینت آن را با دین استنباط کنند. اما علامه نه تنها این مشی را نمی‌پذیرد، بلکه این ادعا را در المیزان[45] طرح و رد می‌کند.

بنابراین اگر ما باشیم و این متن ادعایی استاد حکیمی، به هیچ روی نمی‌توان به علامه نسبت هم‌سویی با مکتب تفکیک داد. بنابراین این استناد نادرست است.

علامه و نقش فلسفه در بستن خانه اهل بیت(ع)

لیکن در مواردی استاد حکیمی به سخن دیگری از علامه استناد می‌کند تا به نحوی مکتب تفکیک را در مخالفت با فلسفه تقویت کند که آن هم سخن علامه است بر نقش فلسفه برای بستن در خانه اهل بیت(ع).

استاد حکیمی بارها بر نقش ویرانگر فلسفه در جهان اسلام تأکید می‌کند و آن را نتیجه توطئه‌ای پیش اندیشیده شده برای بستن در خانه اهل بیت(ع) معرفی می‌نماید. ایشان برای اثبات نظر خود به سخنی از علامه استناد می‌کند و مصرانه دیگران را به جای نقد مکتب تفکیک به خواندن آن فرا می‌خواند. لذا لازم است که این سخن را نیز بخوانیم و محتوای آن را دریابیم.

«... حکومتهای معاصر با ائمه هدی، نظر به اینکه از آن حضرات دور بودند، از هر جریان و از هر راه ممکن، برای کوبیدن[46] آن حضرات(ع) و بازداشتن مردم از مراجعه به ایشان و بهره‌مندی از علومشان استفاده می‌کردند. می‌توان گفت که ترجمه «الهیات» [از یونانی، هندی، حرّانی، گنوسی و...][47] به منظور بستن درِ خانه اهل بیت(ع) بوده است.»[48و49]

مطلب از این قرار است که کسی از علامه طباطبایی پرسشهایی می‌پرسد که یکی از آنها درباره انگیزه ترجمه متون فلسفی به عربی و ورود فلسفه به جهان اسلام است. پرسش این است: «آیا فلسفه یونان (الهیات) که چند قرن بعد از بعثت نبی اکرم(ص) بر اثر ترجمه کتب یونانی به

www.noormags.ir

عربی وارد
جامعه مسلمین شد، تنها
برای این منظور بود که مسلمین با
علوم خارج از کشور خود آشنا شوند، و یا
اینکه بهانه‌ای بود تا مردم را از رجوع به اهل بیت
بازدارند.»[۵۰]

خلاصه پاسخ علامه طباطبایی، به گفته استاد حکیمی، چنین است:

«...[۵۱] ظاهر حال این است که این عمل به منظور تحکیم مبانی ملیّت اسلامی و قرآن کریم و فعلیت دادن به هدفهای دین بوده، چنانکه قرآن کریم تأکید زیادی در تعقل و تفکر در همه شئون آفرینش و خصوصیات وجود آسمان و زمین و انسان و حیوان و... دارد، و به موجب آن مسلمین باید به انواع علوم اشتغال ورزند. در عین حال، حکومتهای معاصر با ائمه هدی نظر به اینکه از آن حضرات دور بودند،[۵۲] از هر جریان و از هر راه ممکن، برای کوبیدن آن حضرات(ع) و بازداشتن مردم از مراجعه به ایشان و بهره‌مندی از علومشان استفاده می‌کردند. می‌توان گفت که ترجمه «الهیات» به منظور بستن درِ خانه اهل بیت(ع) بوده است.»[۵۳و۵۴]

ایشان همین مطلب را در جاهای دیگر[۵۵] نقل می‌کند و توجه دیگران را این‌گونه خواستار می‌شود: «در این سخن که از ایشان نقل می‌کنیم، خوب دقت کنید.»[۵۶]

ایشان به نقل مکرّر سخن علامه اکتفا نمی‌کند، بلکه این سخن را دلیل حقانیت پاره‌ای مدعیات مکتب تفکیک قرار می‌دهد، برای مثال پس از نقل سخن فوق آن را این‌گونه مؤید ادعای پیشکسوتان تفکیک قرار می‌دهد: «علت سیاسی ترجمه الهیات یونانی و هندی...[۵۷] را برخی از بزرگان "مکتب تفکیک" از حدود ۷۰ سال پیش مطرح کرده و یادآوری کرده‌اند. برخی استادان شیفته فلسفه این نظر را به سختی مورد انتقاد و حمله قرار دادند. اکنون نمی‌دانیم آنان که خود افتخار شاگردی علامه طباطبایی را نیز دارند، درباره این اظهار صریح علامه -که مطابق نظر تحلیلی نیز هست- چه خواهند گفت؟ و آیا از روح آن بزرگان اعتذار خواهند جست؟»[۵۸]

حال ببینیم که این سخن چه وزنی دارد و چگونه مدعای تفکیکیان را ثابت می‌کند. درباره این ادعا چند نکته را باید روشن ساخت:

۱- اگر علامه در قید حیات بود، از ایشان می‌پرسیدم که اگر شما چنین اعتقادی دارید، پس چرا خودتان به ادامه این سیاست کمک کرده‌اید و عمری را به فلسفه مشغولید. ایشان که فیلسوف بودند، بی‌گمان فیلسوفانه و حکیمانه پاسخ می‌دادند و مرا قانع می‌ساختند. بنابراین اگر این ادعا درست باشد، نخست متوجه خود علامه است.

۲- علامه طی بحث مفصلی که گویا در نقد آرای میرزا مهدی اصفهانی است، ادعاهای مختلف را یکایک نقل و نقد می‌کند. یکی از این دعاوی این است: «این اصول برای بستن باب اهل بیت(ع) یا دور ساختن مردم از پیروی کتاب و سنت ترویج شده است، پس بر مسلمانان واجب است که از آنها اجتناب کنند.»[۵۹] مقصود از اصول در این اشکال منطق یونانی است. علامه نیز چنین پاسخ می‌دهد که این سخن خود شامل قیاسهای اقترانی و استثنایی است، یعنی آن‌که اشکال کننده برای نقد منطق به اصول منطق استناد کرده است، افزون بر آن: «استدلال کننده به این مسئله تفطن نیافته است که هموار ساختن راهی به انگیزه غرض فاسدی یا پیمودن آن برای غایتی ناستوده با درستی آن فی‌نفسه منافاتی ندارد، مانند شمشیر که با آن مظلومی کشته می‌شود.»[۶۰] به تعبیری که امروزه رواج دارد باید از مغالطه «خلط میان انگیزه و انگیخته» پرهیز کرد. اینکه کسی با نیت سوئی مدرسه‌ای را تأسیس می‌کند یا دانشی را رواج می‌دهد، دلیل نمی‌شود که آن مدرسه یا دانش بد است. بنابراین پاسخ علامه به اشکال فوق آن است که هیچ پیوند منطقی میان انگیزه رواج یا تأسیس یک علم و حقیقت آن وجود ندارد و نمی‌توان میان این دو پل زد؛ مگر به گونه‌ای مغالطی. وانگهی: «حق، حق است هر جا باشد و هرگونه به دست آید و از هرجا گرفته شود و ایمان یا کفر و تقوا یا فسق دارنده‌اش در آن اثری ندارد. و اعراض از حق به سبب دشمنی با حامل آن جز چسبیدن به تعصب جاهلی که خداوند سبحان اهل آن را در کتاب ارجمندش به زبان پیامبرانش نکوهیده است، نیست.»[۶۱]

۳- با این همه جای این پرسش است که علامه چرا به این پرسش چنان پاسخی داده است و جای آن بود که مبنای خود را نیز در این مورد بیان می‌کرد. از این رو باز بهتر است به منبع اصلی این سخن رجوع کنیم. در آنجا متوجه تفاوت ظریفی خواهیم شد که باز سرنوشت این

www.noormags.ir

سخن را دگرگون می‌کند. در متن اصلی، علامه به شش پرسش پاسخ می‌دهد که پرسش اول مربوط به بحث ما است. پرسش همان است که استاد حکیمی با امانت کامل آن را نقل کرده است، اما پاسخ را با امانت نقل ننموده است. علامه در آغاز به این نکته می‌پردازد که تنها فلسفه در زمان خلفا ترجمه نشد و علوم دیگر نیز همین سرنوشت را داشتند. سپس همان مطلبی را بیان می‌کند که استاد نقل کرده است و آنگاه یک «ولی» دارد و توضیحی که استاد حکیمی آن را نیاورده است. در اینجا از نقل بخش اول خودداری می‌شود، زیرا هر چند مؤید نظر نگارنده است، اما مرکز ثقل سخن علامه همان بخش پایانی است که نقل می‌شود. پاسخ علامه از همان قسمتی که استاد نقل کرده‌اند، تا پایان واقعی‌اش به این صورت است:

ظاهر حال این است که این عمل به منظور تحکیم مبانی ملّیت اسلامی و قرآن کریم و فعلیت دادن به هدفهای دین بوده، چنانکه قرآن کریم تأکید زیادی در تعقل و تفکر در همه شئون آفرینش و خصوصیات وجود آسمان و زمین و انسان و حیوان و... دارد، و به موجب آن مسلمین باید به انواع علوم اشتغال ورزند. در عین حال، حکومتهای معاصر با ائمه هدی نظر به اینکه از آن حضرات دور بودند، از هر جریان و از هر راه ممکن، برای کوبیدن آن حضرات(ع) و بازداشتن مردم از مراجعه به ایشان و بهره‌مندی از علومشان استفاده می‌کردند، می‌توان گفت که ترجمه الهیات به منظور بستن در خانه اهل بیت(ع) بوده است.

ولی، آیا این منظور ناموجّه حکومتهای وقت و سوء استفاده آنها از ترجمه و ترویج الهیات، ما را از بحثهای الهیات مستغنی می‌کند؟ و موجب این می‌شود که از اشتغال به آنها اجتناب و خودداری کنیم؟

متن الهیات مجموعه بحثهایی است عقلی محض، که نتیجه آنها اثبات وجوب و وجود صانع و وحدانیت و سایر صفات کمال و لوازم وجود او از نبوت و معاد می‌باشد.

و اینها مسائلی هستند که به نام اصول دین که ابتداءً باید از راه عقل اثبات شوند تا حجیت کتاب و سنت تأمین شود وگرنه استدلال دَوْری است و دوری باطل، حتی درمسائلی که از اصول دین مانند وجود خدا و وحدانیت و ربوبیت وی در کتاب و سنت وارد است، به همه آنها از راه عقل استدلال شده است.»[۶۲]

این سئوال متوجه استاد حکیمی است که: «آیا این منظور ناموجّه حکومتهای وقت و سوء استفاده آنها از ترجمه و ترویج الهیات، ما را از بحثهای الهیات مستغنی می‌کند؟»

اگر جرم کسانی که افتخار شاگردی علامه را داشته‌اند این باشد که نخواسته‌اند در دام مغالطه خلط میان انگیزه و انگیخته بیفتند، در این صورت باید خودعلامه را مورد نقد قرار داد، نه آنان را.

اینک ماییم و دو سخن منسوب به علامه در تأیید مکتب تفکیک. اگر ما باشیم و این دو سخن به هیچ روی نمی‌توانیم از آن هم‌سویی یا دفاع از تفکیک و مخالفت با فلسفه را استفاده یا حتی استشمام کنیم.

خطاهای دیگر نسبت به علامه

استاد در همین دو نقل، خطاهای چندی مرتکب شده است، که برخی را نقل می‌کنیم:

نخست: استاد حکیمی، سخن علامه را داخل «گیومه» یا علامت نقل قول گذاشته است و این برای هر کس که با اصول نگارشی آشنا باشد، یعنی در اینجا عین سخن علامه نقل شده است. حال آنکه واقع امر چنین نیست.

دوم: استاد حکیمی با تکرار این سخنان در موارد مختلف، عملاً بستری را فراهم ساخته است که خواننده ناآشنا با مبانی علامه احتمال نادرستی این استناد را به مخیّله خود نیز راه ندهد. اینجاست که خواننده پس از خواندن مکرر این سخن هیچ تردیدی در درستی این استناد به خود راه نمی‌دهد. چرا که حسن ظن به استاد مانع آن می‌شود که در صحت آن درنگ کند. ایشان سخن علامه را درباره محال بودن جمع میان سه طریقت نقل می‌کند و چون صراحت آن در حدی است که به گفته ایشان «تأویل ناشدنی است و چنان تفصیل دارد که نمی‌توان آن را حمل به سهو القلم کرد»،[۶۳] ناگزیر با ابراز تعجب در دو جا به ناهمخوانی این سخن با مبنای علامه اشاره می‌کند، بلکه منابعی را نیز که علامه در آنها سخنی خلاف منهج علمی ایشان است. معرفی می‌نماید. اما نکته قابل توجه آن‌که ایشان با اینکه این سخن را خلاف منهج علمی علامه می‌داند و با آن‌که ظاهراً به متن المیزان نیز مراجعه کرده است،

www.noormags.ir

صدور این
سخن را از علامه مسلّم
می‌انگارد و در باب اصل صحت
آن تردیدی نمی‌کند در حالی که ممکن
است با دقت مضاعف، در انتساب این سخنان
به علامه تشکیک نمود.

سوم: لازم بود در جایی حداقل این اشاره را می‌کردند که گر چه مبانی علامه خلاف تفکیک است و حتی در مواردی بر یگانگی سه طریق وحی، فلسفه و عرفان تأکید می‌کند، با این همه در اینجا سخنی برخلاف مشرب رسمی خاص خود بیان کرده‌اند.

جمع بندی

علامه طباطبایی در همه آثار خود بر یگانگی سه راه معرفتی یعنی راه وحی، راه عقل و راه کشف تأکید می‌کند و این سه را همسو می‌داند. نقل قول ادعایی استاد حکیمی نیز قابل تأمل است؛ زیرا چه بسا گفته شود سخن نخست از آن علامه نیست و سخن دوم نیز شاید ناقص نقل شده باشد. لذا می‌توان گفت که علامه در این مسئله دچار دوگانگی اندیشه نبوده است و همواره بر وحدت راه قرآن، برهان و عرفان پای می‌فشرده است.

پانوشت‌ها

۱- المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳، ج۵، ص۴۵۹.

۲- شیعه در اسلام، سید محمد حسین طباطبایی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲، ص۴۲.

۳- برای آشنایی با زندگی و فعالیت علمی این کسان، نک: مکتب تفکیک، محمد رضا حکیمی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۵ و متأله قرآنی: شیخ مجتبی قزوینی خراسانی، محمد علی رحیمیان فردوسی، قم، دلیل ما، ۱۳۸۲.

۴- مکتب تفکیک، ص۴۴.

۵- همان، ص ۴۶-۴۷.

۶- نگارنده نقدی بر اصول این مکتب نوشته است که با مشخصات زیر منتشر شده است: المدرسة التفکیکیة؛ عرض و دراسة، سید حسن اسلامی، در فصلنامه الحیاة الطیبة، بیروت، شماره چهاردهم، زمستان ۱۴۲۵، ص۱۲۳-۱۴۶.

۷- متأله قرآنی، ص۷۴.

۸- علامت سه نقطه از خود متن است.

۹- معاد جسمانی در حکمت متعالیه، محمد رضا حکیمی، قم، دلیل ما، ۱۳۸۱ع ص۳۱-۳۲.

۱۰- پیام جاودانه، محمد رضا حکیمی، قم، دلیل ما، ۱۳۸۲ع ص۸۵.

۱۱- عقل خود بنیاد دینی، محمد رضا حکیمی، همشهری ماه، شماره نهم، آذر ۱۳۸۰، ص۴۰.

۱۲- المیزان، ج۵، ص۲۸۳-۲۸۲.

۱۳- پیام جاودانه، ص۸۰.

۱۴- پیام جاودانه، ص۸۰.

۱۵- اجتهاد و تقلید در فلسفه، محمد رضا حکیمی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸، ص۲۰۷.

۱۶- معاد جسمانی، ص۲۲۳.

۱۷- متأله قرآنی، ص۱۳۲.

۱۸- راه خورشیدی، محمد اسفندیاری، قم، انتشارات دلیل ما، ۱۳۸۲، ص۱۸۳-۱۸۴.

۱۹- شیعه در اسلام، سید محمد حسین طباطبایی، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲، ص۴۲. نیز نک: بررسیهای اسلامی، سید محمد حسین طباطبایی، به کوشش سید هادی خسروشاهی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، بی‌تا، ج۱، ص۲۱۶- ۲۱۷.

۲۰- با توجه به نقل و نقدهای علامه و با نگاهی به بیان الفرقان، می‌توان احتمال قوی داد که این شخص آق شیخ مجتبی قزوینی است.

۲۱- المیزان، ج۵، قم، انتشارات اسلامی، بی‌تا، ۲۵۴-۲۷۱.

۲۲- شیعه در اسلام، ص۴۲-۴۳.

۲۳- راه خورشیدی، ص۱۸۳.

۲۴- همان، ص۱۸۴.

۲۵- المیزان، ج۵، ۲۷۱-۲۷۳.

۲۶- در ترجمه کلمه لاغیر چنین ترجمه شده است: نه به هر طوری که دلمان بخواهد.

۲۷- در اینجا ترجمه حدود سی کلمه آمده است که در متن اصلی نیست و مترجم آن را به گونه‌ای تفسیری افزوده است. لذا حذف شد، بی آنکه متن دستکاری شود.

۲۸- میان دو قلاب افزوده مترجم است.

۲۹- از: «سخن در تفسیر... تا برعکس» ترجمه دقیق قسمتی است که نگارنده به جای ترجمه بسیار آزاد و مفصل و گاه خلاف مقصود مؤلف است که مترجم آورده است.

۳۰- میان دو قلاب افزوده مترجم است.

۳۱- در متن اصلی کلمه نوعی نیامده است.

۳۲- ترجمه تحت اللفظی این قسمت به این شرح است: «با این همه، اختلاف ریشه‌دار به حال خود باقی است و کوششهای بسیار برای ریشه‌کنی، و خاموش ساختن آتش آن، جز به ریشه دواندن بیشتر و برافروخته شدنش نینجامید.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۳۳- در متن اصلی این ضرب المثل آمده است «الفیت کل تمیمة لاتنفع» که مترجم محترم آن را ترجمه نکرده است. این ضرب‌المثل، مصراعی است از این بیت شاعر هذلی: «و اذا المنیة انشبت اظفارها/ الفیت کل تمیمة لاتنفع» (چون مرگ چنگالهای خود را فرو برد، هیچ تعویذی را سودمند نخواهی یافت.) تمیمة مهره سیاه و سفیدی بوده است که عربها برای دفع چشم زخم به فرزندان خود می‌آویختند.

۳۴- ترجمه تحت اللفظی این قسمت چنین است: «اهل هیچ فنی از این فنون را نمی‌بینی جز آنکه دیگری را به جهالت یا زندقه یا سفاهت رأی رمی می‌کند و عامّه نیز از همه آنان برائت می‌جویند.»

۳۵- المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳، ج۵، ص۴۵۹-۴۶۰.

۳۶- علامت سه نقطه از خود متن است.

۳۷- معاد جسمانی، ص۳۱-۳۲.

۳۸- المیزان، ترجمه موسوی همدانی، ج۵، ص۴۲۶.

۳۹- این یکی از مدعیات مکتب تفکیک است. میرزا مهدی اصفهانی برخی از این اخبار را در کتاب «ابواب الهدی» نقل کرده است.

۴۰- بررسیهای اسلامی، سید محمد حسین طباطبایی، به کوشش سید هادی خسروشاهی، قم، هجرت، بی‌تا، ص۸۵.

۴۱- همان، ص۸۲.

۴۲- متن کامل پاسخ علامه به پرسش دوم چنین است: «بیانات دینی ومحتویات کتاب و سنت همه معارف اعتقادی و عملی را اجمالاً یا تفصیلاً دارد، ولی نظر به این‌که خطابات دینی به همه مردم جهان، اعمّ از عالم و جاهل و تند فهم و کند فهم، چه شهری و بادیه‌نشین و مرد و زن متوجه است، با زبانی وارد شده که هر فهم با اختلافی که در میانشان هست- هر کدام به اندازه ظرفیت خود بهره‌مند بشود. در این صورت تردیدی نیست اگر بخواهیم از همین معارف در سطح عالی بحث کنیم، چاره و گریزی نداریم. پس موجود بودن مسائل و معارف الهیات در متن کتاب و سنت، از وضع علمی مخصوص به همین مسائل در سطحی عالی مغنی نخواهد بود، چنانکه در علوم دیگر نیز وضع به همین قرار است، مثلاً علم کلام علمی است که مسائل آن در کتاب و سنت موجود است، در عین حال جداگانه و مستقلاً تنظیم گردیده و مجرد بودن این مسائل در کتاب و سنت مغنی از آن نشده است. و اینکه در سئوال گفته شده است: اگر بعضی از مسائل الهیات در متن کتاب و سنت موجود نباشد معلوم می‌شود که فلسفه یونان معارف اسلامی را تکمیل می‌کند! یعنی اسلام ناقص است و نواقص آن را فلسفه رفع می‌کند، اشتباه است. به گواهی اینکه ما از معارف حقیقیه اسلامی حتی یک مسئله را بدون استمداد از منطق نمی‌توانیم اثبات کنیم، در حالی که در متن کتاب و سنت مسائل منطقی ذکر نشده و همچنین در مسائل فرعی دین (احکام) حتی یک مسئله را بدون به کار انداختن علم اصول نمی‌توان استنباط نمود، با اینکه در متن کتاب و سنت از این علم پهناور خبری نیست. منطق نسبت به مسائل معارف و علم اصول نسبت به مسائل فقهی، طریق هستند، طریق غیر از تکمیل است.»

۴۳- همان، ص۸۵.

۴۴- همان، ص۸۴- ۸۵.

۴۵- ج۵، ص۲۵۸.

۴۶- تأکیدها از استاد حکیمی است.

۴۷- توضیح میان کروشه از حکیمی است.

۴۸- مجموعه مقالات، ج۲، ص۲۲۰، به کوشش سید هادی خسروشاهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱، نیز مکتب تفکیک، ص۳۳۲. (پانوشت از استاد حکیمی)

۴۹- مقدمه حکیمی بر متأله قرآنی، ص۴۰-۴۱.

۵۰- اجتهاد و تقلید در فلسفه، ص۲۱۳.

۵۱- سه نقطه از خود متن است.

۵۲- تعبیر «دور بودند» بسیار ملایم است و چه بسا نارسا باشد، آنان - بنابر تواریخ معتبر اسلامی، از اهل سنت و شیعه، و شهرت مسلّم تاریخ- دشمنان سر سخت ائمه طاهرین(ع) و قاتلان و مسموم کنندگان ایشان بودند. (پانوشت از استاد حکیمی)

۵۳- مجموعه مقالات، علامه طباطبایی، ج۲، ص۲۱۹-۲۲۰، به کوشش و مقدمه سید هادی خسروشاهی، چاپ دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۱، (پانوشت از استاد حکیمی).

۵۴- اجتهاد و تقلید در فلسفه، ص۲۱۴.

۵۵- مانند، مکتب تفکیک، ص۳۳۲.

۵۶- عقل خود بنیاد دینی، همشهری ماه، شماره نهم، آذر ۱۳۸۰، ص۴۳.

۵۷- سه نقطه از خود استاد حکیمی است.

۵۸- اجتهاد و تقلید در فلسفه، ص۲۱۴- ۲۱۵.

۵۹- المیزان، ج۵، ص۲۵۷.

۶۰- همان.

۶۱- همان، ص۲۵۸.

۶۲- بررسیهای اسلامی، ج۲، ص۸۳-۸۴.

۶۳- راه خورشیدی، ص۱۸۴.

www.noormags.ir